



هنر را قورت بده!

برای اینکه ثابت کنیم انسان هنرمندی هستیم راههای زیادی وجود دارد. یکی از مرسوم ترین این راهها پوشیدن هر لباسی است که بقیه نمی پوشند! حجیم بودن مو هم از گزینه‌هایی است که می تواند شما را در جرگه هنرمندان قرار دهد. البته استعمال این گزینه باید همراه عینک گرد و یک کافه با منوی "همون همیشگی" باشد. اصل مداد رنگی بودن هم به شما برای نیل به هنرمندی می تواند کمک کند. اگر هیچ کدام اینها را ندارید لاقل می توانید یک بلند گو بردارید و همه جا جار بزنید که شما هنرمندید و لعنت بر کسی که در این مکان حرف شما را باور نکند! اصلاً او یک هنرنشناس است که هوش هنری شما را درک نمی کند.

اگر خیلی بیشتر از این حرفها جویای هنر هستید باید وارد یکی از هفت وادی هنر شوید. **هنر اول:** اولین عرصه، موسیقی است. برای ارتقا در این سطح از هنر اول باید به آهنگهایی فراتر از سوسن خانوم و جیگیلی جیگیلی گوش بدهید و تا سطحی برسید که به نیم ساعت پیش درآمد یک موسیقی سنتی گوش دهید و همزمان بتوانید با ده نوع از سبک غربی هم ذات پنداری کنید! هم خوانی با آهنگهایی که خود خواننده هم از آن سر در نمی آورد، جزء خلاقیت‌های این هنر شمرده می شود و دو امتیاز مثبت دارد. اگر خودتان طالب یادگیری یک نوع آلت موسیقی هستید قضیه کمی متفاوت می شود، چرا که اول باید با تبدیل شدن این ساز به گل، در رسانه عادت کنید. اما همین که تبدیل به آباژور نمی شوید جای امیدواری است. در مرحله بعدی باید سازتان را انتخاب کنید. در انتخاب ساز وقتی دف را انتخاب می کنید لطفاً ویلا داشته باشید. ویلایتان لطفاً زیر زمین داشته باشد و زیر زمین هم بی زحمت عایق صدا باشد. اگر ویولن را انتخاب کرده اید همان ویلای هنر جوهای دف را کرایه کنید با این تفاوت که دو سال اول، برای تمرین از زیر زمین هم پایین تر بروید!

هنر دوم: در عرصه هنرهای تجسمی می توان به نقاشی اشاره کرد. این نقاشی با آن حوزه از فعالیت‌های اجتماعی که جوجه خفاش را رنگ می کنند جای مرغ عشق می فروشند کاملاً متفاوت است. حتی لازم به ذکر است که حسابش با کسانی که ماشین تصادفی ته دره را بدون رنگ در می آورند هم یکی نیست. برای پیشرفت در این زمینه باید استعداد هنری خود را از کودکی کشف کنید. از همانجایی که چشم چشم دو ابرو می کشیدید شروع کنید. تاثیری که ویدیوهای باب راس در نقاش کردن جوانان ما داشت از تأثیر گوشت در قرمه

سبزی بیشتر بود. برای خبره شدن در این حوزه، اگر زیاد مستعد نیستید نگران نباشید. چند تا کپه رنگی روی بوم پرت کنید. تبریک می گویم شما یک نقاش زنده سبک کوبیسیم هستید.

هنر سوم: رشد در زمینه ادبیات به واسطه پیشرفت تکنولوژی خیلی سریعتر گسترش پیدا کرده است. نقش پررنگ دکمه اینتر در شاعر شدن که می تواند جمله ساده "بیدار شدم، سرد بود، نیمرو پختم" را تبدیل به یک شعر حماسی بکند که سه نسل را از خواب بیدار کند تا بتوانند نیمرو بزنند! همچنین ارسال پیامهای متنی در گروههای تلگرامی قسمت اعظم این بار را به دوش می کشد. همان طور که می بینیم "من می خواستم بروم به سر خیابان، نشد"، از مرحوم شکسپیر. "چقدر این غذا خوشمزه است، زن" زنده یاد گابریل گارسیا مارکز!

هنر چهارم: مجسمه سازی. تبدیل شدن به یک هنرمند مجسمه ساز آنقدرها هم سخت نیست. مخصوصاً اگر تهران ساکن هستید. چرا که می توانید ساعت ۳ به دوستان بگویید سر خیابان نواب باشد و ساعت ۲ از خانه بزنید بیرون. با هر روشی که بخواهید به مقصد برسید فرقی ندارد چرا که نزدیک غروب به سر قرار می رسید و "تبریک می گویم. مجسمه تمام قد دوستان سر خیابان آماده است"

هنر پنجم: به عنوان هنر پنجم می توانید پنج انگشت خود را در هوا قر بدهید و بدانید که این هنر رقص است و برای اینکه در این هنر بتوانید..... بووووووووووووووو (این هنر سانسور شد)

هنر ششم: این هنر که مدتی است به رونق افتاده، هنر سینما است. برای اینکه در این عرصه حرفی برای گفتن داشته باشید، سینما بروید حتی اگر سه شنبه باشد و سطح دیدن هم باید فراتر از فیلم نینجایی‌های ۵ باشد. شرکت کردن در جشنواره فجر هم یکی از گزینه‌های روی میز است. اگر به صورت مستقل می خواهید وارد این حیطه شوید و فیلم بسازید برای شروع یک دوربین بردارید، روی دوستان بگذارید. اگر مستعد بیماری پارکینسون هستید یک گزینه هنری عالی محسوب می شود. یک جک و جانوری، عقربی، پرند ای چیزی را دنبال کنید و به آدمهای فیلم برسید و درست وقتی شخصیت اصلی می گوید "آمنه من اومدم که بگم تا..." همینجا کات بدهید. فیلم شما آماده اکران و به به و چه چه می باشد.

هنر هفتم: معمار شدن پروسه سخت تری را به ظاهر در بر می گیرد. حداقل توی کنکورش که همینطور به نظر می آید. برای معمار شدن قدم اولیه داشتن یک تخته رسم است و در مراحل بعدی شما سختی طی همه هنرهای قبلی را به دوش می کشید. چرا که علاوه بر فراگیری هنر تجسمی و نمایشی و ربط دادن نقشه ساختمان به شعر مولانا، باید فیلم بازی کردن هم بلد باشید و به ساز هر استادی هم برقصید. در این زمینه و بعد از فارغ التحصیلی باید پوست کلفتی هم داشته باشید تا عزت نفس خود را حفظ کنید و نزنید یک جایی از کسی را خرد کنید وقتی می گوید "حالا معمار، اون آجر رو پرت کن بالا ببینم"

